



ملی‌گرایی در تاریخ سیاسی معاصر،

نگاهی دیگر به تاریخچه‌ی جبهه‌ی ملی

ضیاء مصباح

کارشناس ارشد مدیریت و علوم اداری

اصلی این تفکر یعنی تاسیس نظام لاییک براساس جدایی دین از سیاست، ترجیح ملیت بر دین و اخذ تام و تمام الگوهای غربی توسعه، رخ نمایاند و همین امر موجب جدایی مذهب‌یون از ملی‌گرایان شد. نکته‌ی مهم و قابل توجه، شناسایی و تفکیک دو طیف یا گرایش ناسیونالیستی متفاوت از یک‌دیگر است:

۱- جنبش ملی‌گرایی نخست که تحت تاثیر شکست نهضت مشروطه، اشغال ایران در جنگ جهانی اول، هرج و مرج و پراکندگی کشور قدرت را به دست گرفت و به قیمت ایجاد دیکتاتوری و از بین بردن حقوق و آزادی‌های اساسی، نظامی متمرکز و دیوان‌سالار به‌وجود آورد و در پی ایجاد آشتی میان ملی‌گرایی ایرانی و توسعه‌ی نیم‌بند و ناتمام و حذف یا کم‌رنگ کردن عنصر دین در جامعه بود. این گرایش را می‌توان ناسیونالیسم باستانگرا یا سلطنت‌طلب نامید که با شاخص‌های زیر شناخته می‌شود:

- اعتقاد به جدایی دین از سیاست.

- پذیرش الگوی توسعه و کلیه‌ی تمدن غربی منهای لیبرالیسم سیاسی و حقوق سیاسی مردم.

- اعتقاد به ایجاد تمرکز شدید و اولویت قدرت و امنیت ملی بر توسعه‌ی سیاسی و اعطای حقوق سیاسی مردم.

- تاکید بر نظام سلطنت و تمکین عملی به قانون اساسی مشروطه.

- باستان‌گرایی و تاکید بر دوران ایران قبل از اسلام.

۲- گرایش ملی‌گرایانه‌ی دوم - که به‌جز سال‌های ملی شدن نفت هیچ‌گاه قدرت سیاسی را به‌دست نگرفت - بیش‌تر در قالب احزاب و گروه‌های تشکل یافته در جبهه‌ی ملی نمایان شد. این گرایش را می‌توان ناسیونالیسم لیبرال نامید.

مبانی نظری و خاستگاه نظری این دو گرایش و حتا اهداف و اصول اساسی آنان تفاوت چندانی با یک‌دیگر ندارد، یعنی هر دو اعتقاد به جدایی دین از سیاست، اصالت ملیت، باستان‌گرایی و ایران‌گرایی و پذیرش مبانی فکری و تمدن غربی دارند.

تفاوت آن‌ها با یک‌دیگر بر سر مسائل جزئی مانند الزام ملی‌گرایان لیبرال به قانون اساسی مشروطه و اعطای مطالبات و حقوق و آزادی‌های اساسی به ملت است که در واقع تفاوت آن‌ها در شیوه‌ی حکومت‌داری است که در این خصوص میلیون لیبرال برخلاف ملی‌گرایان سلطنت‌طلب کم‌تر قائل به اصل تمرکز و استفاده از قوه‌ی قهریه هستند، یا چنان‌که خود می‌گویند علی‌رغم اعتقاد به جدایی دین از سیاست قائل به دین‌ستیزی نیستند.

از این لحاظ می‌توان هر دو طیف را دو روی یک سکه دانست. هر دو نگاهی شیفته‌وار به غرب دارند، شدیداً مواضع ضدّ چپ و ضدّ کمونیستی داشته‌اند و هم‌زمنی و سلطه‌ی آمریکا بر جهان را پذیرفته و می‌پذیرند.

□ ماه‌های تیر و مرداد پیوسته یادآور گوشش، مبارزه، موفقیت و شکست‌های پی‌درپی ملت ما در پوشش نهضت‌های ملی ایرانیان در شصت سال اخیر است و هر روز آن سرشار از خاطرات تلخ و شیرین. به‌خوبی روشن است که نسل جوان امروز در شرایط فعلی به دلایل مختلف به این سابقه‌ی ارزنده، بالنده و آموزنده‌ی پدران خود آگاهی و دسترسی ندارند.

بر همین اساس با توجه به فرصت‌هایی که ماهنامه‌ی حافظ در مورد چه‌گونه‌ی فعالیت‌های گروه‌های سیاسی پیشرو بالاصح جبهه‌ی ملی ایران به رهبری زنده‌یاد دکتر محمد مصدق، به دفعات فراهم ساخته و با همت قابل تقدیس به آن می‌پردازید... به تنظیم و انعکاس دیدگاه بعضی از سیاسیون صاحب نفوذ و منصب می‌پردازیم، تا صاحب‌نظران و مطلعین آگاه، مطلب را نوعی اقتراح دانسته و در حد ممکن نظریات خود را منعکس سازند. بالطبع خوانندگان عزیز بالاصح نسل جوان اندیشمند از این طریق بیش‌تر و بهتر با حقیقت‌ها و واقعیت‌ها آشنا خواهند شد.

طی سال‌های پس از انقلاب مشروطه جریان فکری ناسیونالیسم بدل به نیروی سیاسی نیرومندی شد و بویژه با روی کار آمدن خاندان پهلوی به ایدئولوژی نظام حکومتی ایران بدل گردید. اما آنچه معنادار می‌نماید، هم‌زمانی این تحول با تحولات داخلی، منطقه‌یی و جهانی طی دهه‌های نخست قرن بیستم یعنی انتقال قدرت از قاجار به پهلوی، اهمیت یافتن هرچه بیش‌تر ایران در معادلات منطقه‌یی و جهانی به‌دلیل موقعیت ژئوپولیتیک و هم‌جواری با ابرقدرت شرق، کشف منابع جدید نفت در ایران و شیخ‌نشین‌های حاشیه‌ی خلیج فارس، تفویض نقش ژاندارمری منطقه به رژیم شاه و رقابت دو ابرقدرت وقت و تبدیل ایران به پایگاه استراتژیک آمریکا برای مقابله با روس‌ها می‌باشد.

شناخت رابطه‌ی میان تغییر جایگاه و کارکردهای ناسیونالیسم در ایران با این تحولات داخلی، منطقه‌یی و جهانی (بویژه نقش آمریکا) و نیز درک منطق و نحوه‌ی تاثیرپذیری ناسیونالیسم ایرانی از تحولات یاد شده اهمیت بسیاری داشته و در تحلیل مواضع و عملکرد گروه‌های ملی‌گرا مانند جبهه‌ی ملی در طول تاریخ سیاسی معاصر ایران، مولفه‌یی اساسی به‌شمار می‌رود.

گفتنی‌ست که ناسیونالیسم در مراحل از فعالیت خود که بیش‌تر خصلت ضدّ استعماری و ضدّ استبدادی داشت (مانند جنبش تنباکو، واقعه‌ی رژی، انقلاب مشروطه و نهضت ملی‌شدن نفت) از حمایت نیروهای مذهبی برخوردار بود و رهبران دینی برای تحقق اهداف دینی از کارکردهای مثبت ناسیونالیسم پشتیبانی می‌کردند، اما تدریجاً رویه‌ی

می‌توان گفت: ملی‌گرایان لیبرال هیچ‌گاه به‌صورت فردی و تشکیلاتی در تعارض جدی با رژیم شاه نیفتادند. موضع‌گیری‌های فردی آن‌ها نیز از حد ایرادات جزئی و انتقادات پراکنده فراتر نمی‌رفت.

به‌عنوان نمونه می‌توان به سکوت حیرت‌آور مدعیان ملی‌گرایی (به‌جز واکنش‌های موردی و فردی) در برابر اقدام خیانت‌آمیز شاه یعنی معامله بر سر جزیره‌ی بسیار مهم و استراتژیک بحرین اشاره کرد که نهایتاً منجر به جدایی همیشگی بحرین از ایران شد و برای اولین بار طی سیزده سال اخیر، بدون آن‌که ایران در جنگی شکست خورده باشد، بخشی از سرزمین خود را از دست داد و هیچ یک از مدعیان وطن و ملیت و ملی‌گرایی جز معدودی دم برنیاوردند. سکوت ملی‌گراها نسبت به گسترش روزافزون دخالت بیگانگان در شئون مختلف مملکتی طی سال‌های ۳۲ تا ۵۷ نیز با ادعاهای ضد استعماری آنان تعارض بسیاری دارد. عجیب‌تر آن که ملیون برای حل مشکلات کشور و محدود کردن اقدامات ضد ملی رژیم شاه، چشمداشت حمایت از آمریکا داشتند. یعنی، همان کشوری که بیش‌ترین اقدامات بر ضد منافع ملی ایران مانند طراحی کودتا علیه حکومت ملی شادروان دکتر مصدق را به همراه انگلستان انجام داده. به‌هر حال آمریکا برای تثبیت موقعیت خود در ایران. هر دو طیف ملی‌گرا را مفید و سودمند می‌دید و به تناسب از هر دو طیف بهره می‌برد.

هرچند طی سال‌های ۳۲ تا ۵۷ سیاست آمریکا حمایت و تقویت رژیم شاه بود، اما این امر به‌معنای تعارض ماهوی ملی‌گرایان لیبرال با حضور آمریکا در ایران و یا بی‌توجهی امریکاییان به آنان نیست، بلکه کارایی بیش‌تر ملی‌گرایان سلطنت‌طلب و ناکارایی و ناتوانی ملی‌گرایان لیبرال سبب چنین ترجیحی بود. ضمناً آمریکا می‌کوشید برای مهار بیش‌تر رژیم شاه از آلترناتیو ملیون استفاده کند تا محمدرضا پهلوی خود را تنها گزینه‌ی آمریکا در ایران نبیند و هرچه بیش‌تر کارایی‌اش را که در حفظ منافع آنان نشان دهد.

چنان‌چه دولت کندی در ابتدای دهه‌ی ۱۹۶۰ از اهرم فشار جبهه‌ی ملی ایران برای واداشتن رژیم شاه به اعمال اصلاحات بهره برد. در عین حال طی دهه‌ی ۴۰ و ۵۰ آمریکا - علی‌رغم حمایت از رژیم پهلوی و اطمینان خاطر از خوش‌خدمتی شاه - هیچ‌گاه ملیون لیبرال را که از نظر دور نمی‌داشت.

در طول سال‌های قبل از انقلاب ملیون همواره امیدوار بودند که روزی با جلب نظر مثبت آمریکایی‌ها مجال فعالیت بیش‌تری در عرصه‌ی سیاسی بیابند. چنان‌که مرحوم اللهیار صالح - یکی از رهبران اصلی جبهه‌ی ملی و دبیر کل حزب ایران - در خصوص کسب نظر مثبت آمریکا برای ایجاد فضای باز سیاسی و گسترش فعالیت‌های جبهه‌ی ملی فعال بود.

از نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۴۰ تا سال ۱۳۵۶ و پس از درگذشت رهبران اصلی جبهه‌ی ملی مانند زنده‌یاد دکتر مصدق، دکتر عبدالله معظمی، باقر کاظمی و محمود نریمان، عناصر ملی‌گرا عملاً هیچ تحرک و واکنشی در قبال تحولات اساسی جامعه مانند برپایی جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، تشکیل حزب رستاخیز، سرکوب شدید مخالفان نشان ندادند. آنان در طول این سال‌ها فاقد هرگونه فعالیت تشکیلاتی بودند و صرفاً در قالب محافل و دوره‌های دوستانه گرد هم می‌آمدند.

هم‌چنین در سال ۱۳۵۷ که رژیم شاه کارایی خود را برای حفظ منافع

آمریکا از دست داده بود، امریکاییان به‌سرعت متوجه گزینه و آلترناتیو مطلوب یعنی ملی‌گرایان لیبرال در قالب جبهه‌ی ملی شدند.

سولیوان آخرین سفیر آمریکا در ایران طی گزارشی به وزارت خارجه‌ی دولت خود می‌نویسد: «اقداماتی در دست است تا از طریق دست‌کاری در افکار عمومی، جبهه‌ی ملی با زیرکی، رهبری را از دست آیت‌الله خمینی بیرون آورد. شاه معتقد است که می‌تواند با جبهه‌ی ملی در مورد تشکیل یک سلطنت مبنی بر قانون اساسی مذاکره کند.»

بررسی تاریخچه‌ی عملکرد و مواضع جبهه‌ی ملی به‌عنوان اصلی‌ترین گروه طیف ملی‌گرای لیبرال از این نظر اهمیت دارد که می‌تواند برخی زوایای تاریک تاریخ معاصر ایران را روشن سازد. طرح این مساله که چرا جبهه‌ی ملی نتوانست در جریان انقلاب بهمن ۱۳۵۷ نقش موثری ایفا کند، در ریشه‌یابی جنبش انقلابی نیز موثر است و به نوبه‌ی خود می‌تواند روشنگر این مطلب باشد که چرا این انقلاب صیغه‌ی اسلامی به خود گرفت و رهبری آن را نیروهای مذهبی عهده‌دار شدند و بالاخره این‌گونه مطالعات در آسیب‌شناسی و شناخت بحران‌ها و مسایل پس از انقلاب نیز مفید فایده است.

جبهه‌ی ملی اول

در دهه‌ی ۱۳۲۰ و در بحبوحه‌ی اشغال ایران توسط متفقین و ضعف دولت مرکزی و درباری، گروه‌های ملی‌گرای کوچکی متشکل از تکنوکرات‌ها و چهره‌های جوان و تحصیل‌کرده‌ی غرب پدید آمدند از جمله: حزب میهن‌پرستان (به رهبری علی جلالی و محمد پورسرتیپ)، حزب استقلال (توسط عبدالقدیر آزاد سبزواری) و حزب میهن (به رهبری مهدی آذر و کریم سنجابی) و حزب ایران (به رهبری مهندس غلام‌علی فریور). این گروه‌ها با ائتلاف خود حزب ایران را تقویت کردند که این حزب به نوبه‌ی خود هسته‌ی اصلی جبهه‌ی اول، دوم و چهارم می‌باشد.

اما تشکیل جبهه‌ی ملی ایران به سال ۱۳۲۸ بازمی‌گردد. در این سال عمر مجلس پانزدهم به پایان رسید و تعیین تکلیف مساله‌ی نفت جنوب به مجلس شانزدهم محول شد. در آبان همین سال تعدادی از رجال سیاسی کشور به رهبری زنده‌یاد دکتر مصدق در اعتراض به تقلب در انتخابات مجلس در دربار متحصن شدند. این عده‌ی ۲۰ نفره پس از اتمام تحصن نافرجام در منزل ایشان گرد هم آمده و پس از مذاکرات مفصل و تشکیل کمیسیون‌های مختلف و تلویین اساسنامه در آبان ۱۳۲۸ موجودیت جبهه‌ی ملی ایران را اعلام کردند.

موسسان جبهه‌ی ملی، مدیران برخی جراید و سران احزاب و گروه‌های سیاسی بودند که با حفظ تشکل حزبی خود به عضویت جبهه‌ی ملی درآمدند و شامل افراد ذیل می‌شدند: دکتر محمد مصدق، دکتر حسین فاطمی، دکتر مظفر بقایی، سیدابوالحسن خایری‌زاده، حسین مکی، دکتر کریم سنجابی، زیرک‌زاده، محمود نریمان، عبدالقدیر آزاد، عمیدی نوری، سیدعلی شایگان، آیت‌الله غروی، شمس‌الدین امیرعلایی، دکتر محمدرضا جلالی نائینی، عباس خلیلی، حسن صدر، رضا کاپوئی، ارسلان خلعت‌بری، یوسف مشار و احمد ملکی. از این گروه بیست نفره در حال حاضر، فقط جلالی نائینی در قید حیات است.

بعدها افرادی مانند اللهیار صالح، غلام‌حسین صدیقی، امیر تیمور کلای و داریوش فروهر به جبهه‌ی ملی ملحق شدند و عده‌ی هم‌چون

عمیدی نوری، عباس خلیلی، مظفر بقایی، حسین مکی، احمد ملکی و محمدرضا جلالی نائینی از جبهه‌ی ملی خارج شدند.

بنابر یک اساننامه‌ی چهار ماده‌ی، جبهه‌ی ملی از هیات موسسین و دستجات مختلف ملی طرفدار تامین عدالت اجتماعی و حفظ قانون اساسی تشکیل می‌شد. موسسان اولیه، هیات مدیره‌ی جبهه را تشکیل می‌دادند و سایر دستجات ملی نماینده‌ی در آن تعیین می‌نمودند و هیچ فردی مستقیماً و بدون عضویت در یک گروه وابسته به جبهه نمی‌توانست عضو این تشکل شود. جبهه‌ی ملی هدف خود را ایجاد حکومت ملی به‌وسیله‌ی تامین آزادی انتخابات و آزادی افکار اعلام کرد.

طبق آیین‌نامه تشکیلاتی، جبهه‌ی ملی دارای یک دبیرخانه (متشکل از دبیر جبهه، خزانه‌دار و یک عضو منتخب هیات مدیره) شورای جبهه، هیات بازرسی و کمیسیون‌های تبلیغات، انتشارات، انتظامات، نفت و انتخابات بود و در برخی شهرستان‌ها نیز شعباتی دایر کرد. گروه‌های تشکیل‌دهنده‌ی جبهه‌ی ملی اول عبارت بودند از: حزب ایران، حزب ملت ایران (به رهبری داریوش فروهر)، حزب زحمت‌کشان ملت ایران (به رهبری مظفر بقایی)، مجمع مسلمانان مجاهد (به رهبری شمس قنات‌آبادی)، و حزب مردم ایران (به رهبری محمد نخشب).

در سال ۱۳۲۸ به دنبال تکرار انتخابات مجلس شانزدهم هشت نفر از اعضای جبهه شامل مرحوم دکتر مصدق، و آقایان مکی، شایگان، بقایی، حایری زاده، آزاد و نریمان به مجلس راه یافتند و فراقسیون نهضت ملی را تاسیس کردند، نمایندگان فراقسیون با شعار «ملی شدن نفت در سراسر کشور» هدف خود را حفظ حقوق ایران در قضیه‌ی نفت و مخالفت با لوائح پیشنهادی دولت قرار دادند.

مساعی فراقسیون در مجلس همراه با تلاش و حمایت نیروهای مردمی و مذهبی در خارج از مجلس و نهایتاً ترور یکی از مخالفان اصلی ملی شدن نفت یعنی رزم‌آرا (توسط خلیل طهماسبی عضو فدائیان اسلام) شرایط مناسبی برای تصویب طرح ملی شدن صنعت نفت ایران در اسفند ۱۳۲۹ فراهم آورد. متعاقباً در اردیبهشت ۱۳۳۰ زنده‌یاد دکتر مصدق زمام امور و اجرای طرح فوق را به‌عهده گرفت. او تعدادی از سران جبهه و در رأس آن‌ها دکتر حسین فاطمی را با خود به کابینه برد.

به این ترتیب جبهه‌ی ملی بدون آن‌که از آمادگی و تدارکات قبلی برخوردار باشد، مسوولیت سنگینی در دولت و مجلس برعهده گرفت. این در حالی بود که بر اثر گسترش اختلافات داخلی، بسیاری از موسسان جبهه مانند مکی و بقایی و آزاد به دشمنی با آن پرداختند. ضمن این‌که سران جبهه‌ی ملی به دلیل گرایش سکولار و نیز اختلاف‌اندازی دربار و عمال انگلستان تدریجاً حمایت نیروهای وفادار به نهضت ملی را از دست دادند.

در همین حال به اعتراف مرحوم دکتر مصدق منهای برخی افراد آزادی‌خواه و مستقل، کسانی به درون جبهه راه یافتند که «آزادی و استقلال را وسیله‌ی پیشرفت و اغراض و مقام قرار دادند.» ایراد مهم به جبهه‌ی ملی در طول سال‌های حکومت این بود که با متمرکز ساختن نیروهای خود بر مبارزات سیاسی بالفعل، از اقدام جهت آموزش و تربیت کادرها و نیروسازی و نیز تدوین راهبرد عملی و واقع‌گرایانه و برنامه‌ریزی مراحل حرکت خود غافل ماند. می‌توان گفت: مصدق پس از قیام ۳۰ تیر

۱۳۳۱ دارای چنان قدرتی بود که بنا به نظر آیت‌الله خمینی حتا می‌توانست شاه و نظام سلطنت را سرنگون کند که به‌خاطر محافظه‌کاری و تمایل به حفظ نظام پادشاهی مشروطه بدین مهم توجهی نشد.

اختلاف سلیقه، خودمحوری و جاه‌طلبی برخی اعضا، ضعف سازماندهی، عدم شفافیت ایدئولوژیک و خلاء رهبری که با حضور مصدق در پست نخست‌وزیری و ترک عملی جبهه‌ی ملی توسط وی، به اوج خود رسید، از جمله دیگر عللی بود که موجبات سقوط جریان ملی‌گرایی لیبرال شد و سرنگونی دولت مصدق توسط کودتای انگلیسی - آمریکای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را تسریع کرد.

هرچند اگر حمایت نیروهای مردمی و مذهبی نبود، حکومت مصدق ۱۳ ماه قبل و پس از اختلافات مصدق با دربار و استعفای او پایان می‌گرفت و تنها قیام عمومی ۳۰ تیر بود که دیگر بار امکان قدرت مصدق را فراهم کرد.

پس از کودتا، برخی عناصر و گروه‌های ملی در قالب نهضت مقاومت ملی به فعالیت‌های زیرزمینی محدود و ناموفق علیه رژیم آغاز کردند. فعالیت‌های نهضت مقاومت با دستگیری برخی فعالین آن در تهران و شهرستان‌ها به رکود گرایید. دکتر مصدق به حبس و تبعید در احمدآباد محکوم شد و تا پایان عمر (سال ۱۳۴۵) تحت نظر باقی ماند.

دکتر سیدحسین فاطمی که به‌خاطر مواضع تند ضد سلطنتی‌اش بیش از همه مغضوب شخص شاه و دربار بود، پس از چند ماه زندگی مخفی دستگیر و به اعدام محکوم شد.

دکتر فاطمی تنها عضو جبهه‌ی ملی طی حیات ۳۰ ساله‌ی این گروه طی سال‌های قبل از انقلاب (البته بدون کسر سال‌های رکود یا توقف فعالیت) بود که به‌خاطر ثبات و ایستادگی بر سر عقیده‌اش جان باخت. سایر سران ملی‌گرا به‌خاطر روحیه‌ی غیرانقلابی جز مواردی محدود حتی دچار دردسر زندان و تبعید که مجازات عادی و شایع نیروهای مخالف رژیم اعم از مذهبی یا برانداز بود، هم نشدند.

ملی‌گرایان تا پایان دهه‌ی ۳۰ و ایجاد فرصت مناسب تجدید فعالیت‌ها، منتظر ماندند، این فرصت با روی کار آمدن دموکرات‌ها در امریکا و سیاست‌های رفورمیستی به رژیم‌های وابسته مانند دولت پهلوی در ابتدای دهه‌ی ۴۰ به‌دست آمد.

جبهه‌ی ملی دوم

جبهه‌ی ملی دوم پس از رایزنی‌های فراوان ملیون و همکاران سابق دکتر مصدق در تبعید، در ۳۰ تیر ۱۳۳۹ با انتشار بیانیه‌ی اعلام موجودیت کرد. سران جبهه در اولین اقدام با توجه به سخنان شاه مبنی بر برگزاری مجدد انتخابات مجلس بیستم، طی ملاقاتی با شریف امامی نخست‌وزیر وقت و وزیر کشور خواهان تامین آزادی انتخابات، مطبوعات و اجتماعات شدند و به‌دنبال عدم پذیرش این شرایط، نمایندگان جبهه‌ی ملی در بهمن ۳۹ در مجلس سنا تحصن کردند که باقر کاظمی، دکتر غلام‌حسین صدیقی، مهندس مهدی بازرگان، مهندس کاظم حسینی و دکتر مریم سنجابی در رأس آن‌ها بودند و بعد از تظاهرات دانشجویان، همه محترمانه آزاد شدند.

در همین اثنا انتخابات مجلس برگزار شد. اما جبهه‌ی ملی علی‌رغم

این که برنامه‌هایش را به آزادی انتخابات و استقرار حکومت قانونی منحصر کرده بود، نتوانست از این فرصت بهره‌ی چندانی ببرد و به دلیل فقدان تشکیلات منسجم در استان‌ها و ضعف سازماندهی در مرکز، ناهماهنگی آنان، تنها الهیار صالح از حوزه‌ی انتخابیه کاشان به مجلس راه یافت. این در حالی بود که علی امینی کاندیدای اصلاح طلب با تبلیغ وسیع برنامه‌های خود و انتقاد از اوضاع داخلی عملاً متولی رفرم مدنظر امریکا در ایران شد.

با روی کار آمدن امینی (اردیبهشت ۱۳۴۰) و علی‌رغم اشتراک نظرهایش با ملیون متمایل به آمریکا، در خصوص ایجاد اصلاحات میان او و جبهه‌ی ملی ائتلافی نیرومند علیه رقیب مشترک یعنی شاه و دربار به وجود نیامد و برعکس جناح مقابل توانست با دامن زدن به اختلافات آنان، هر دو را تضعیف و از صحنه بیرون کند.

البته فعالان و رهبران جبهه در مورد برخورد با دولت امینی اتفاق نظر نداشتند و همین امر بر ناتوانی آن‌ها در استفاده از شرایط مساعد موجود افزود. در تاریخ ۴۰/۰۲/۲۸ با موافقت دولت، میتینگ جبهه‌ی ملی در میدان جلالیه با حضور انبوه مردم تهران که برای اولین بار پس از کودتای ۲۸ مرداد چنین مجالی می‌یافتند، برگزار شد. در این مراسم دکتر

سنجایی، دکتر صدیقی و دکتر بختیار در مورد وضعیت موجود و برنامه‌های جبهه سخنرانی کردند، اما سخنان تحریک‌آمیز و هماهنگ نشده‌ی شاهپور بختیار باعث ایجاد اختلاف‌های تازه‌ی در رهبری گروه شد. شرکت گسترده‌ی مردم در این میتینگ دولت را بر آن داشت تا از برپایی سایر تجمعات جبهه‌ی ملی مانند بزرگداشت واقعه‌ی ۳۰ تیر جلوگیری کند. این امر منجر به تشدید اختلافات امینی و ملیون به شکل مطلوب و مدنظر شاه گردید.

اوج این اختلافات به حادثه‌ی بهمن ماه

دانشگاه تهران انجامید که راهپیمایی دانشجویان عضو جبهه‌ی ملی در دانشگاه با یورش وسیع ماموران ساواک و ارتش که تحت نظر شخص شاه عمل می‌کردند، مواجه و متعاقباً بازداشت برخی رهبران جبهه را به دنبال داشت. این حادثه علاوه بر تضعیف جبهه و تشدید اختلافات درون آن، تضعیف دولت امینی را نیز به همراه داشت و بهانه‌ی مناسبی برای برکناری او به شاه داد تا با جلب نظر مقامات آمریکایی خود عهده‌دار اجرای اصلاحات مدنظر آنان شود.

جانشین امینی، اسدالله علم، خان قانان و بیرچند بود که از سوی شاه مامور مذاکره با رهبران جبهه در زندان برای رسیدن به توافق با دولت بود. در میانه‌ی این مذاکرات، واقعه‌ی پانزده خرداد ۱۳۴۲ و سرکوب آن توسط دولت رخ داد. رهبران جبهه که وقت را در مذاکرات بی‌نتیجه با علم تلف کرده بودند، در خصوص نحوه‌ی برخورد با اصلاحات ارضی و محکوم کردن یا نکردن حرکت پانزده خرداد دچار اختلافات نظر با یک‌دیگر شدند.

نقطه‌ی پایانی فعالیت‌های جبهه‌ی ملی دوم بازداشت باقی‌مانده‌ی

رهبران پس از برپایی کنگره‌ی جبهه‌ی ملی بود. کنگره‌ی دی ماه ۱۳۴۱ تنها کنگره‌ی بی‌ست که در طول حیات جبهه‌ی ملی اول تا چهارم برگزار شده است.

کنگره‌ی جبهه‌ی ملی دوم پس از برنامه‌ریزی و دعوت از نمایندگان تشکل‌های عضو تهران و شهرستان‌ها در چهارم بهمن ۴۱ در منزل حاج حسن قاسمی به صورت نیمه‌علنی آغاز به کار کرد. به‌هنگام افتتاح کنگره برخی از نمایندگان روحانی عضو جبهه‌ی ملی در اعتراض به حضور بانوان بدون حجاب جلسه را ترک گفتند. در ادامه پس از انتخاب دکتر مصدق به عنوان رییس افتخاری کنگره، رأی‌گیری به عمل آمد و الهیار صالح به ریاست اجلاس برگزیده شد. مرحله‌ی بعدی کار، تشکیل کمیسیون‌های سیاسی و اساسنامه، انتخاب منشی و ۳۵ نفر اعضای شورای مرکزی بود. (این عده ۱۵ عضو باقی مانده شورای مرکزی را انتخاب می‌کردند) در این انتخابات حزب ایران بیشترین اعضا را به شورای مرکزی فرستاد و از نهضت آزادی تنها دو نماینده به این شورا راه یافتند، چهره‌هایی مانند حاج محمود مانیان از بازار و شادروان غلام‌رضا تختی نیز برگزیده شدند، اما نحوه‌ی انتخابات مورد اعتراض مهم‌ترین و فعال‌ترین تشکل عضو یعنی کمیته‌ی دانشجویان و نهضت آزادی قرار گرفت.

یکی از موارد اختلاف انگیز کنگره بحث بر سر عضویت گروه تازه تاسیس ملی - مذهبی نهضت آزادی بود که علی‌رغم مجادلات فراوان با درخواست این گروه برای عضویت در جبهه مخالفت شد و همین منجر به اعتراض و ترک اجلاس توسط نمایندگان نهضت آزادی شد. به همین شکل درخواست عضویت خلیل ملکی رهبر جامعه‌ی سوسیالیست‌ها نیز مورد موافقت قرار نگرفت. به این ترتیب جبهه‌ی ملی دوم به ائتلاف احزاب ایران، ملت ایران و مردم ایران محدود شد.



اختلاف‌انگیزترین موضوع در کنگره بحث بر سر ساختار جبهه‌ی ملی بود. عده‌ی مطابق نظر شادروان دکتر مصدق و سابقه‌ی جبهه‌ی ملی اول معتقد به فعالیت جبهه‌ی ملی و حفظ استقلال حزبی گروه‌های عضو بودند.

در برابر بسیاری از اعضا برخلاف نظر دکتر مصدق با توجه به تجارب و ناکارایی جبهه‌ی ملی اول معتقد به ادغام همه‌ی احزاب در دل سازمان واحدی بودند تا امکان رهبری و هدایت بهینه تشکیلاتی فراهم آید.

به‌ر حال سران گروه اکثریت مانند صالح و سنجایی که از یک‌سو علاقه نداشتند ساختار جبهه‌ی ملی و ترکیبی را بپذیرند و از سوی دیگر نمی‌خواستند متهم به مخالفت و رویارویی با شادروان دکتر مصدق شوند و ضمناً طرح و برنامه و توان فعالیت برابر رژیم شاه را نداشتند و به علت عدم امکان فعالیت، استعفای خود را اعلام کردند.

قبل از اعلام انحلال عملاً پرونده‌ی فعالیت جبهه‌ی ملی دوم بسته شده بود. زیرا رهبران محافظه‌کار جبهه پس از آزادی از زندان با شروع فعالیت مجدد سازمان دانشجویی جبهه که مقارن با برپایی انتخابات

مجلس ۲۱ بود، مخالفت کرده و اعلام نمودند سیاست صبر و انتظار و مهیا شدن شرایط مناسب را در پیش گرفته‌اند.

رژیم شاه به‌خوبی از ناتوانی و شدت تعارضات درونی جبهه‌ی ملی مطلع بود و به‌همین دلیل با برپایی کنگره‌ی جبهه‌ی ملی موافقت شد، زیرا آن را عامل تشدید و علنی شدن مناقشات و تنش‌های درونی گروه می‌دانست.

در جمع‌بندی و تحلیل علل ناتوانی و شکست جبهه‌ی ملی دوم و انحلال آن در سال ۱۳۴۳ باید به همان عواملی اشاره کرد که در مورد جبهه‌ی ملی اول نیز وجود داشت، مانند ساختار جبهه‌ی بی‌ابهام در ایدئولوژی و بی‌توجهی به کادرسازی، خودمحوری و تکراری احزاب و سران جبهه، نبود راهبرد و تاکتیک‌های مناسب در بهره‌گیری از شرایط مساعد، ضعف دربار و شاه، عدم استفاده موثر از نیروی جوانان بویژه دانشجویان و مهم‌تر از همه بی‌توجهی و نادیده گرفتن عامل مذهب.

جبهه‌ی ملی سوم

جبهه‌ی ملی سوم را باید ادامه و دنباله‌ی طبیعی جبهه‌ی ملی دوم دانست. با این تفاوت که جناح اقلیت کنگره این‌بار در غیاب اکثریت محافظه‌کار راسا به سازماندهی جبهه پرداخت.

اینان ضمن مکاتبات متعدد با دکتر مصدق در سال ۱۳۴۳ موافقت وی را با اساستامه جبهه‌ی ملی سوم دریافت کردند. مهم‌ترین نکته و نقطه‌ی تقابل جبهه‌ی ملی سوم با همتای قبلی خود در نحوه‌ی سازماندهی و ساختار جبهه بود که این‌بار تأکید شد: «جبهه‌ی ملی سوم مرکز تجمع احزاب و جمعیت‌های سیاسی و... است که هر یک از آن‌ها مرام خاصی برای خود داشته باشند و با جبهه‌ی ملی سوم فقط دارای یک مرام مشترک باشند که آزادی و استقلال ایران است. بنابراین هیچ فردی که در یک اجتماع عضویت نداشته باشد، نمی‌تواند وارد جبهه‌ی ملی شود.»

گروه‌های عضو جبهه‌ی ملی سوم که در ۴۴/۵/۷ رسماً اعلام موجودیت کرد عبارت بودند از: حزب ملت ایران، حزب مردم ایران، جامعه سوسیالیست‌ها و نهضت آزادی. رهبری جبهه ملی سوم را سیدباقر کاظمی از نخبگان سیاسی قدیمی کشور - برعهده گرفت. دو هفته پس از اعلام موجودیت، فروهر و خلیل ملکی رهبران گروه‌های سوسیالیست‌ها و حزب ملت دستگیر شدند. قبل از آن هم رهبران نهضت آزادی زندانی شده بودند. بدین‌سان جبهه‌ی سوم قبل از شروع و گسترش فعالیت‌ها فروپاشید.

از سال ۱۳۴۴ اوضاع سیاسی کشور دچار تحولاتی شد که بر شیوه‌ی فعالیت گروه‌های سیاسی تأثیر بسیاری نهاد.

رژیم شاه با سرکوب حرکت ۱۵ خرداد، تبعید آیت‌الله خمینی، کشف بقایای حزب توده و گرفتن زهرچشم از ملی‌گرایان لیبرال، عملاً باب فعالیت علنی و قانونی گروه‌ها را مسدود نمود و تنها احزاب فرمایشی سلطنت‌طلبی مانند حزب مردم، ایران نوین و پان ایرانیست‌ها فعالیت صوری داشتند که آن‌ها هم با پیدایش حزب دولتی رستاخیز در اواخر ۱۳۵۳ ناچار به پیوستن به آن شدند.

تقویت ساواک و ارتش و برخورداری از حمایت کامل غرب در تحکیم اقتدار رژیم شاه نقش موثری داشت. هم‌چنین افزایش درآمدهای نفتی و دریافت کمک‌های نظامی و مالی از غرب موجب شد که حکومت پهلوی

علاوه بر مهار نارضایتی‌های عمومی در برخورد با نخبگان سیاسی مخالف نیز قدرت مائور و چانه‌زنی بالایی داشته باشد.

در برخورد با مخالفان طی این سال‌ها سیاست دوگانه‌ی بی‌چشم می‌خورد: با نیروهای برانداز که عمدتاً گرایش مذهبی یا مارکسیستی داشتند، به شدت برخورد می‌شد و مجازات اعدام، حبس، تبعید و شکنجه در مورد آنان اعمال می‌گردید. اما در برخورد با مخالفان غیرانقلابی شیوه‌ی دیگری در پیش گرفته شد. شاه به میانه‌روها امکان داد از خوان نعمت دلارهای نفتی بهره‌برند تا منافع آنان با پهلوی‌ها گره خورد، برخی دیگر که فعالیت سیاسی را کنار نهاده بودند، وارد فعالیت‌های آموزش عالی و یا فعالیت‌های اقتصادی شدند.

به‌عنوان نمونه:

۱- مهندس جهانگیر حق‌شناس (وزیر راه مصدق) و دکتر شالچیان، موسسان شرکت ساختمان هامون

۲- دکتر کریم سنجابی (وزیر فرهنگ مصدق)، مشاور حقوقی وزارت فرهنگ و استاد دانشگاه

۳- دکتر فریدون مهنودی، عضو شورای مرکزی جبهه‌ی ملی دوم، مشاور و وزیر دولت هویدا و عضو حزب رستاخیز

۴- مهندس امیر پرویز، عضو شورای عالی حزب ایران، استاندار و وزیر در کابینه‌ی هویدا

۵- مهندس فریدون امیرابراهیمی، عضو کمیته‌ی مرکزی حزب ایران، استاندار، معاون موسسات مالی هژبر یزدانی، سرمایه‌دار

۶- دکتر مسعود حجازی رییس شورای عالی جبهه‌ی ملی، مشاور حقوقی بانک توسعه صنعتی و فعال در شرکت‌های ساختمانی

۷- دکتر شاهپور بختیار (وزیر کار مصدق)، مدیرعامل کارخانجات شیشه‌ی قزوین و کارخانه‌ی فخر ایران وابسته به بنیاد پهلوی

۸- ادیب برومند، وکیل و مشاور حقوقی بانک ملی و...

می‌توان گفت در طول سال‌های ۴۴ تا ۵۶ هیچ‌گونه فعالیت سیاسی تشکیلاتی و حتا انفرادی از ملی‌گرایان در مخالفت با استبداد و استعمار نوین ایران و افزایش نفوذ بیگانگان مشاهده نمی‌شود. اینان تنها گاه‌گاهی در دوره‌ها و محافل خصوصی گردهم می‌آمدند و به بحث‌های جاری می‌پرداختند. یکی از جامعه‌شناسان خارجی پس از شرکت در یکی از این جلسات می‌نویسد: «پس از لختی تامل حضار مجلس متفقاً تأکید می‌کنند چنین کاری [فعالیت سیاسی انتقادی] تنها به برقراری یک دیکتاتوری نظامی منجر خواهد شد، لذا بهتر است به‌همین وضعیت که داریم بسنده کنیم. شاه فوق‌العاده قدرتمند است و نمی‌توان او را در جهت اجرای طرح‌هایمان تحت فشار قرار داد. شاید بهتر باشد هفته بعد یک‌دیگر را ملاقات کنیم.»

ضمناً رهبران جبهه‌ی ملی در پاسخ به درخواست‌های مکرر هواداران جوان مبنی بر انجام حرکت یا تجدید سازمان جبهه دائماً به نامساعد بودن شرایط اشاره کرده و امکان تغییر اوضاع را موکول می‌نمودند، تا آمریکا با چشم‌غره‌ی بی‌شاه امکان فعالیت و ایجاد فضای باز سیاسی در ایران را فراهم آورد و عملاً نیز تا پیدایش چنین وضعیتی که با روی کار آمدن کارتر در کاخ سفید ایجاد شد، تنها نظاره‌گر بودند و از سال ۵۶ مجدداً فعال شدند، البته در این سال‌ها جنبش دانشجویی در داخل و بویژه در خارج فعالیت‌هایی با عنوان جبهه‌ی ملی خارج کشور انجام می‌دادند.

جبهه‌ی ملی چهارم

به اعتراف رهبران جبهه‌ی ملی آغاز مجدد فعالیت‌ها، ناشی از پیدایش فضای باز سیاسی کشور بود که تحت تاثیر به قدرت رسیدن دموکرات‌ها با انتخاب جیمی کارتر در ۱۳۵۵ در کاخ سفید در داخل کشور به وجود آمد تا پس از وقفه‌ی ۱۲ ساله میلیون فعالیت‌های خود را از سر گیرند. این زمانی بود که شاه همانند ابتدای دهه‌ی ۱۳۴۰ می‌خواست با انجام برخی اصلاحات جزئی و هدایت‌شده بساط قدرت خویش را استحکام بخشد.

زمینه‌ساز آغاز به کار جبهه‌ی ملی چهارم، فعالیت‌های پراکنده‌ی بود که میلیون در قالب انتشار چند نامه‌ی سرگشاده خطاب به سران رژیم و سخنرانی‌های انتقادی داشتند. یکی از نامه‌های مهم، نامه‌ی بود که کریم سنجلی، شاهپور بختیار و داریوش فروهر خطاب به شخص شاه منتشر نمودند. در این نامه انجام برخی اصلاحات و رعایت حقوق بشر در قالب پایبندی به قانون اساسی مشروطیت مورد تاکید قرار گرفته بود.

این نامه بدین جهت اهمیت دارد که هم سنگ بنای تشکیل جبهه‌ی ملی چهارم شد و هم مرزبندی اینان را از سایر اصلاح‌گران منتقد شاه مانند نهضت آزادی و سلطنت‌طلبان مشروطه‌خواه هم‌چون علی امینی، مشخص کرد و مهم‌تر این‌که: کدورت‌هایی میان میلیون در مورد محتوای نامه و تعداد بین امضاءکنندگان و نحوه‌ی انتشار نامه ایجاد کرد.

ادامه‌ی تلاش‌ها برای سازماندهی منجر به تشکیل «اتحاد نیروهای جبهه‌ی ملی ایران» در ۲۸ آبان ۱۳۵۶ شد. البته به‌رغم مذاکرات فراوان میان پیروان دکتر مصدق تنها سه حزب: ملت ایران، حزب ایران و جامعه‌ی سوسیالیست‌ها (به رهبری رضا شایان) به همراه جمعی از بازاریان تهران به این ائتلاف پیوستند.

رهبران جبهه‌ی ملی در آغاز عبارت بودند از: کریم سنجلی رییس و دبیر هیات اجرایی، شاهپور بختیار مسوول تشکیلات، اسدالله مبشری مسوول بازرسی، رضا شایان مسوول امور مالی، داریوش فروهر مسوول انتشارات و سخنگوی جبهه.

اعضای شورای مرکزی عبارت بودند از آقایان: کاظم حبیبی، کریم سنجلی، شاهپور بختیار، مهدی آذر، جهانگیر حق‌شناس، زیرک‌زاده، ابوالفضل قاسمی، احمد مدنی، محمود مانیان، شانه‌چی، امیر علایی و مبشری. ریاست شورای مرکزی را کاظمی برعهده داشت.

وضعیت انقلاب و خیزش‌های مردمی علیه نظام پهلوی در این زمان به‌صورت ادواری در شهرهای مختلف آغاز می‌شود. در این مقطع تاکید سران جبهه مبارزه‌ی قانونی در چهارچوب قانون اساسی بود. در اعلامیه‌ی دکتر سنجلی به‌مناسبت قیام مردم تبریز آمده بود که: «در این مرحله‌ی مبارزه‌ی قانونی که ما هستیم، شعار خود را در یک خواسته متمرکز سازیم؛ سرنوشت ملت ما به‌وسیله‌ی مبعوثان حقیقی ملت تعیین می‌شود.»

در ۳۰ تیر ۱۳۵۷ «اتحاد نیروهای ملی» به «جبهه‌ی ملی چهارم» تغییر نام یافت. در این تشکل، ریاست هیات اجرایی برعهده‌ی دکتر کریم سنجلی و اعضای آن بختیار، فروهر، حبیبی و مبشری بودند.

در شهریور ۵۷ سران جبهه‌ی ملی برای تحقق خواسته‌های خود و کسب برخی امتیازات به مذاکره با دولت شریف امامی پرداختند.

در وضعیت انقلابی کشور طی نیمه‌ی دوم همین سال، گسترش تعارض میان نیروهای انقلابی، جبهه‌ی ملی در مقابل رژیم مواضع تندتری اتخاذ کرد اما هم‌چنان خواهان انجام اصلاحات در قالب قانون اساسی بود و پس از

ملاقات با امام در پاریس (آبان ۵۷) با صلور بیانیه‌ی سه ماده‌ی به خواست رهبر انقلاب و مردم مبنی بر اعلام غیرقانونی بودن نظام پادشاهی و عدم امکان سازش با آن تاکید کرد.

پس از بازگشت مرحوم سنجلی از پاریس، وی و داریوش فروهر، ملاقات‌هایی با سیهید ناصر مقدم رییس ساواک و شخص شاه داشتند. سنجلی در دیلار با مقدم گفت: «ما ممکن است برای شاه به منزله‌ی آخرین تیر ترکش باشیم.»

در این مقطع و در پی رهنمود آمریکا، شاه به مذاکره و اُستی با مخالفان میانه‌رو ملی‌گرا می‌اندیشید. شاه از تمایل و شرایط میلیون برای سازش، از طریق غربی‌ها و واسطه‌هایی مانند احسان نراقی مطلع بود. نراقی از رهبران جبهه برای شاه پیام آورده بود که آنان تحت شرایطی حاضرند با پشت‌کردن به مذهب‌یون با شاه برای تشکیل دولت به توافق برسند. شاه نیز پس از مذاکره‌ی مستقیم با میلیون به آنان پیشنهاد تشکیل دولت داد. سران جبهه نیز در جلسات داخلی خود، کلیت پیشنهاد را پذیرفته و در پی یافتن فرد مطلوب و نیز حل مشکل خود با امام و مجاب‌کردن یا دورزدن ایشان بودند اما شاپور بختیار - دبیر کل حزب ایران - بلون هماهنگی با شورای مرکزی جبهه‌ی ملی، کار را با شاه تمام کرد و خبر انتصاب او به سرعت منعکس شد و شورای جبهه‌ی ملی هم در واکنشی او را از جبهه اخراج و همکاری با وی را تحریم کرد.

تاکتیک میلیون برای بزرگ جلوه‌دادن تهدید نیروهای مذهبی و نیرومند نشان‌دادن خود برای جایگزینی و مهار مذهب‌یون بود.

در آذر ۵۷ که آقایان سنجلی و فروهر تحت نظر مقامات ساواک به سر می‌بردند خطاب به مقامات عالی‌رتبه‌ی رژیم پهلوی گفتند: «بازداشت ما دو نفر در ابتدای امر می‌توانست مقداری موجه باشد اما هرچه زمان بگذرد، میدان برای دیگران خالی می‌ماند و ما از سازماندهی و ایجاد یک سازمان متشکل در مقابل آنان عقب خواهیم ماند، وقت آن رسیده که جبهه‌ی ملی تلاش‌های خود را شدت دهد و سازماندهی کند.»

هم‌زمان جبهه‌ی ملی به‌عنوان جانشین نظام پادشاهی و جلب‌نظر ایالات متحده تماس‌هایی با مقامات سفارت آمریکا در ایران برقرار کرد. ارزیابی مسوولان سفارت پس از اولین ملاقات با کریم سنجلی چنین است: «سنجلی می‌خواست چیزی را که وی حسن نیت خودش، عقاید روشنفکرانه و گرایش طرفدار غرب برای توجه ایالات متحده می‌داند را به‌طور غیر مستقیم منتقل کند.»

ارزیابی مسوولان سفارت آمریکا از ملاقات بعدی بسیار گویا و مبین شرایط نابسامان و ضعف و انفعال جبهه‌ی ملی است: «سنجلی در میدان رها شده خود را تنها احساس می‌کند و در جست‌وجوی دوستانی مانند دولت امریکاست.»

در عین حال، جبهه‌ی ملی در ۲۹ آذر ۱۳۵۷، دکتر غلام‌حسین صدیقی را که با شاه ملاقات کرده بود و در ۹ دی شاپور بختیار را که نخست‌وزیری شاه را پذیرفته بود از جبهه‌ی ملی اخراج کرد!

و بالاخره این مواضع که تا حدودی با اسناد ساواک هم‌خوانی دارد به این‌جا می‌انجامد که... در آخرین روزهای منتهی به پیروزی انقلاب اسلامی و ورود امام خمینی به ایران، جبهه‌ی ملی از کاروان انقلاب عقب افتاده عدم حضور موثر سران جبهه در شورای انقلاب و دولت موقت و ناتوانی در بسیج توده‌ی از جمله دیگر شاخص‌هایی است که حاکی از عدم حضور موثر و فاصله‌گیری تدریجی آنان از جنبش می‌باشد. ■